

جلوه‌هایی از آیین سخنوری در دستور سخن

«نهج البلاغه»، بر پایه شرح ابن ابی الحدید

علی اکبر فراتی

چکیده

از آنجا که مهم‌ترین ویژگی *نهج البلاغه* بلاغت است، بررسی آیین‌های سخنرانی علوی نیز اهمیت پیدا می‌کند. همچنین، یکی از شیوه‌های مهم ابن ابی الحدید در شرح این کتاب بزرگ *منهج بلاغی* است. نگارنده در این مقاله سعی دارد نیم‌نگاهی به برخی از این آیین‌ها و الگوهای ادبی بلاغی *نهج البلاغه* از زبان شرح ابن ابی الحدید بیاندارد. کلید واژه‌ها: *نهج البلاغه*، شرح ابن ابی الحدید، بلاغت، آیین سخنوری، عادت عرب.

درآمد

ابن ابی الحدید و شرح *نهج البلاغه*

وی أبو حامد عبدالحمید بن هبة الله بن محمد بن محمد بن الحسين بن أبي الحدید، عز الدین مدائنی معتزلی، دانشمند، فقیه، نویسنده متبحر، شاعر نیکوسرا و متکلم جدلی است که از فحول علما و نوابغ تاریخ‌نگاران در عصر چهارم عباسی، یعنی روزگار طلایی شکوفایی علم و ادب به شمار می‌رود. در اوایل ماه ذو الحجة سال ۵۸۶ ق، در مداین دیده به جهان گشوده^۱ در همان جا رشد یافت و از اساتید آن سرزمین بهره برد.^۲ در پی حمله هولاکو به بغداد در سال ۶۵۵ ق، محکوم به اعدام شد، ولی به شفاعت ابن العلقمی وزیر و وساطت خواجه نصیرالدین طوسی از مرگ رهید. با این همه، پس از مدت کوتاهی در بغداد درگذشت.^۳ از او آثار متعددی در زمینه‌های مختلف به جا مانده است که مهم‌ترین آن به قرار زیر است: *شرح نهج البلاغه، الفلک الدائر علی المثل السائر، نظم «فصیح» ثعلب، القصائد السبع*

۱. *فوات الوفيات*، ج ۱، ص ۲۴۶.

۲. *شرح نهج البلاغه*، ج ۱، مقدمه التحقيق، ص ۱۲.

۳. *فوات الوفيات*، ج ۱، ص ۲۴۶.

۴. *دائرة المعارف الاسلامیة الكبرى*، ج ۲، ص ۳۰۱.

العلویات، تعلیقات علی کتاب المحصل والمحصول فخر الدین الرازی، الاعتبار علی کتاب الذریعة فی أصول الشریعة، الحواشی علی کتاب المنفصل در علم نحو و از این دست نگاشته‌ها در علوم چون کلام، ادب، شعر، فقه و اصول.

درباره عقیده و مذهب او باید گفت که از کتاب‌های تاریخی برمی‌آید که وی در زادگاهش به مطالعه و بررسی مذاهب و نحله‌های مختلف کلامی پرداخت و از آنجا که مذهب بیشتر مردم آن سرزمین تشیع بود، از این رو، در ابتدا به شیوه و مسلک شیعیان گروید و قصاید معروفش، العلویات السبع، را به گونه‌ای شیعه‌وار به نظم کشید.^۵ بر این اساس است که برخی از مورخان، همچون ابن‌الکثیر، او را شیعی غالی قلمداد کرده‌اند.^۶

آنچه پیداست، عدم تشیع اوست تا چه رسد به شیعه غالی، و مطالب شرحش بر نهج البلاغه هم، خود دال بر این است که ابن ابی‌الحدید، معتزلی معتدل است؛ گرچه گرایش وی به تشیع در روزگار جوانی در مدائن مسلم است، اما پس از واکاوی و بررسی مذاهب کلامی به مذهب اعتزال روی آورد، و خود نیز در شرح نهج البلاغه، به صراحت، خود را معتزلی می‌خواند. فراتر از این، سید عبد‌الزهرا او را از دشمنان شیعه دانسته است. نیز گفتار علامه کاشف‌الغطاء در این باره بسی شگفت است که درباره شارح فرمود: «نعم المؤلف، لولا عناد المؤلف».

سید عبد‌الزهرا حسینی خطیب در مقام نتیجه‌گیری از این سخن علامه می‌گوید:

در عبارت این پژوهشگر منتبّع و آگاه با تأمل نظر کن تا دریابی کسانی که ابن ابی‌الحدید را به شیعه منتسب می‌دانند، در خطایی بس بزرگ‌اند.^۷

علاوه بر این، نگاشته‌ها و ردیه‌هایی که علیه شارح و در نقض اقوال ضد شیعی او وجود دارد، مثل سلاسل‌الحدید و تقیید أهل‌التقلید، سلاسل‌الحدید فی الرد علی ابن ابی‌الحدید و النقد‌السدید لشرح الخطبة‌الششقیة لابن ابی‌الحدید و ... خود گواهی بر شیعه نبودن اوست.^۸ برخی گفته‌اند:

او در اصول معتزلی و در فروع شافعی است، برخی نیز مذهب او را بین تشیع و تسنن دانسته‌اند، تصریح خود ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه مبنی بر اتفاق نظرش با جاحظ در عقیده، باعث شد معتزلی جاحظی شناخته شود.^۹

چه بسا همین امر، دو مصحح کتاب الفلک‌الدائر علی‌المثل‌السائر را بر آن داشته که به گاه اظهار نظر در مورد عقیده شارح بگویند: او معتزلی شیعی است!^{۱۰} با این همه، دلیلی موثق‌تر و محکم‌تر از کتب و

۵. شرح نهج البلاغه، ج ۱، مقدمة‌التحقیق، ص ۱۳.

۶. البداية‌والنهاية، ص ۲۳۵.

۷. مصادر نهج البلاغه و أسانیده، ج ۱، ص ۲۱۷.

۸. همان، ص ۲۱۸-۲۲۰.

۹. دائرة‌المعارف‌الاسلامیة‌الکبری، ج ۲، ص ۳۰۰.

۱۰. المثل‌السائر فی أدب‌الکاتب و الشاعر، ج ۴، ص ۱۵.

مصنفات ابن ابی الحدید، بویژه شرح نهج البلاغه اش، مذهب او را تعیین نمی کند، شرح نهج البلاغه بزرگترین برهان و نشانه بر این است که او شیعه نبوده، و تنها از ارادتمندان و دوستداران اهل بیت بوده است، هم اوست که به گاه حمد و سپاس الهی گفت:

و قدّم المفضول على الأفضل لمصلحة اقتضاها التكليف.^{۱۱}

در حقیقت، اگر در شرح، جز این عبارت و نیز لفظ مکرر در نهج البلاغه، «أصحابنا المعتزلة» نبود، آیا باز هم هیچ جای شک و تردید در عدم تشیع وی باقی می ماند که برخی بر آن باور باشند. البته پس از خواندن دقیق متن شرح به این نتیجه خواهیم رسید که ابن ابی الحدید، چنان که گذشت - در آغاز، گرایشی به تشیع داشت، ولی بازگشت و اعتزال را به عنوان مذهب برگزید و به دفاع از آن پرداخت. او، هرچند در اعتزالش متعصب نبود، اما در پاره‌ای موارد، نسبت به شیعه با عناد برخورد کرده است.^{۱۲}

کلام علوی در بلندای بلاغت، پس از کلام خدا و رسول

آنچه از نوشته‌های بزرگان ادبیات عربی قدیم و جدید برمی آید، بیانگر اقرار همگان، از دوست و دشمن، به جایگاه ادبی کتاب ارجمند نهج البلاغه و کلام علی علیه السلام است. او که در کارزار قلم و بیان نیز همچون دیگر میدان‌های کمالات انسانی بی‌بدیل و یکتاست، چه خوش و بجا درباره خود فرموده‌اند:

ينحدر عني السيل و لا يرقى إليّ الطير؛^{۱۳}

چشمه‌های [فضایل و معارف] سرشار و سیل آسا، از دامنه کوه وجود من فرو می‌ریزد، و پرند [همت‌های بلند] به قله شامخ من نمی‌رسد.^{۱۴}

و به راستی کیست از بشر که بتواند این گونه، به حق، ادعا کند و تحدی طلبد؟ فرمود:

إنا لأمرأء الكلام...؛^{۱۵}

۱۱. شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۳.

۱۲. جاهایی از شرح او مخالفت او با عقاید شیعه را می‌نماید؛ مثل گفتارش در ضمن بیان فرازی از وصیت امام به فرزندش علیه السلام: «قوله عليه السلام: أو أن أنقص في رأيي، هذا يدل على بطلان قول من قال: إنه لا يجوز أن ينقص في رأيه، و أن الإمام معصوم عن أمثال ذلك...» (شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۶۵). نکته دیگر، ردیه‌ها و جواب‌های اوست به شریف مرتضی، و قضاوت جانب گرایانه شارح در مناظره‌ای که میان سید مرتضی و قاضی عبد الجبار معتزلی بوده است، و تکلف توجیه اقوال یاران معتزلی‌اش در جای جای شرح هویداست؛ گذشته از این که وی شرح خود را با یادکرد اقوال یاران معتزلی‌اش در موضوعات امامت و تفضیل و شورش کنندگان و خوارج آغاز نموده است. همچنین حمله‌هایی که گاه گاه، بر مواضع و آرای کلامی شیعه و در نقد آن می‌کند، دلیلی دیگر است؛ از آن جمله سخنی است که در شرح این قول امام علیه السلام دارد: «بقية من بقايا حجة، خليفة من خلائف الأنبياء». وی می‌گوید: «فإن قلت: أ ليس لفظ الحجة و لفظ الخليفة مشعراً بما تقوله الإمامية؟ قلت: لا، فإن أهل التصوف يسمون صاحبهم حجة و خليفة و كذلك الفلاسفة و أصحابنا لا يمتنعون من إطلاق هذه الألفاظ على العلماء المؤمنين في كل عصر، لأنهم حجج الله...» (الشرح، ج ۱۰، ص ۱۸۳، ص ۷۹).

۱۳. نهج البلاغه، ج ۳، ص ۳.

۱۴. نهج البلاغه، ترجمه دکتر سید محمد مهدی جعفری، ص ۱۸.

۱۵. نهج البلاغه، ج ۲۳۳، ص ۲۳۳.

ما امیران گفتاریم؛ ریشه‌های سخن از وجود ما سیراب می‌گردد و شاخسارانش بر سر ما تنیده است.

ابن ابی الحدید معتزلی شارح بزرگ *نهج البلاغه* در هیچ جایی از شرح خود نتوانسته است در نقد کلام علی علیه السلام سخنی براند، و تنها موضع دفاعی در برابر این سخن والا دارد؛^{۱۶} بلکه امام را پیشوای فصیحان و سرور بلیغان می‌خواند.^{۱۷} وی، در مقدمه خود بر شرح، گوشه‌ای از سطح این کلام را نسبت به سخنان دیگر مشاهیر ادب ابراز نمود. او درباره کلام علی عبارت «دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوقین»^{۱۸} را به کار می‌برد، و در جای جای شرح نیز به مقایسه این سخنان با بهترین خطبه‌های سخنورانی چون ابن نباته مصری می‌نشیند و داوری‌هایی شگفت در این باب می‌کند و یک سطر از کلام امام را در برابر هزار سطر از کلام این خطیب یگانه عصر بیان می‌کند.^{۱۹} عجیب نیست، چون ابن نباته خود را وامدار ادب علوی معرفی می‌کند که یکصد فصل از موعظه او را حفظ کرده است، و به تعبیر او گنجی است که بخشیدن از خزانه‌اش جز گسترش و فزونی به آن نمی‌افزاید.^{۲۰} وی بهترین خطبه سخنرانی چون ابو الشخباء عسقلانی را در مقام مقایسه با سخن امیر، با الفاظی چون ظاهرة التکلف و بیّنة التولید وصف می‌کند و در مقابل، کلام امیر را کلام اصیل می‌نامد.^{۲۱} ادیبان را یارای رسیدن به گرد بلاغت امیر بیان نیست؛ چه هم اوست که عبد الحمید بن کاتب، سخنور و نویسنده بی‌نظیر دوران خود درباره رمز یگانیش در ادب می‌گوید:

هفتاد خطبه از خطبه‌های اصلح را حفظ کردم، و از آن پس ادب از وجودم جوشید و جوشید.^{۲۲}

اما چه خوش گفت شاعر ذوقی که:

خوش‌تر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران

ابن ابی الحدید در ادامه وصف فصاحت امیر سخن، مطلبی را از معاویه می‌آورد؛ گواه بر اعتراف حتی دشمنان به بلاغت علی علیه السلام که:

وقتی محفن بن ابی محفن به معاویه گفت: جنتک من عند أعیان الناس: از نزد ناتوان‌ترین مردمان به نزد تو آمده‌ام، معاویه به او گفت: وای بر تو! چگونه او ناتوان‌ترین مردمان باشد! حال آن که به خدا قسم! فصاحت را جز او برای قریش بنیان ننهاده.^{۲۳}

و ابو عثمان جاحظ در کتاب *البیان و التبیین*، و نیز محمد بن طلحه شافعی در *مطالب السؤل*^{۲۴} و دیگران، همگی به بلندای بلاغت علی علیه السلام اذعان دارند. رمانی، صاحب *النکت فی اعجاز القرآن*، در بحثی

۱۶. رک: «النقد اللئوی فی شرح ابن ابی الحدید لنهج البلاغة».

۱۷. شرح نهج البلاغة، ج ۱، مقدمه مؤلف، ص ۴۹.

۱۸. همان.

۱۹. همان، ج ۷، خ ۱۰۸، ص ۱۶۹.

۲۰. همان، ج ۱، مقدمه مؤلف، ص ۴۹.

۲۱. همان، ج ۱۰، خ ۱۸۴، ص ۱۰۱.

۲۲. همان.

۲۳. همان.

۲۴. رک: *آشنایی با نهج البلاغه*، ص ۴۳، به نقل از: *مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول*، ج ۱، ص ۱۳۷.

دربارهٔ مفاضله ایجاز قرآن با امثال سایر عرب، ناگاه در مقابل عظمتی قرار می‌گیرد که او را به شگفت واداشته است. وی در وصف سخن علی علیه السلام که: «قیمهٔ کل امرئ ما یحسن»، می‌گوید: «کلام عجیب یعنی ظهور حسنه عن وصفه». و معتقد است، قرآن جز به لحاظ کمی بر این سخن تفوق ندارد!^{۲۵} از زیباترین دفاعیات در برابر عدم جعلی بودن *نهج البلاغه* و پالودن دامان پاک رضی از وضع آن، سخن زکی مبارک است که:

لا مفر من الاعتراف بأن *نهج البلاغه* له أصل، و إلا فهو شاهد علی أن الشيعة كانوا من أقدر الناس علی صياغة الكلام البلیغ.^{۲۶}

و این خود گواهی دیگر است بر مدعای به حق و روشن برتری کلام علوی. ابن ابی الحدید در جایی سخنوری حضرت را تعلیمی از ناحیه قدس ربوبی به او می‌داند، نه آموزش‌های بشری و او را معلم سخن همه بشریت می‌خواند:

و هذا من صناعة الخطابة التي علمه الله إياها بلا تعليم، و تعلمها الناس كلهم بعده منه.^{۲۷}

و در جایی فصلی را باز می‌کند با عنوان: «فی بیان أنه علیه السلام إمام أرباب صناعة البديع...»^{۲۸} و موارد بسیار بسیار دیگر در شرح و کتاب‌های دیگر که همین اندک نمونه‌ای مبین از آن بسیار تواند بود.

پایه ابن ابی الحدید در سبک شناسی کلام حضرت

یکی از نکات ارجمندی که پیش از ورود به جلوه‌های آیین سخنوری حضرت از دیدگاه ابن ابی الحدید می‌توان و لازم است بدان اشاره کرد، سبک‌شناسی کلام علوی و جایگاه شارح در این میان است. گذاری کوتاه در شرح *نهج البلاغه* هر خواننده‌ای را متوجه آشنایی شارح با اسلوب و سبک سخن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می‌کند. البته روشن است که این، به معنای مصونیت شارح از خطا در تفسیر کلام حضرت نیست. در اینجا، برخی از مواردی که بر این مدعا گواهی می‌تواند داد، بر می‌شمریم:

نخستین آنها در دفاع ابن ابی الحدید از جعلی نبودن تمام یا بخشی از *نهج البلاغه* است که سال‌ها، پیش از آن که ابن خلکان (م ۸۱۶ق) مجال یاهو سرایی را در آلودن دامان رضی به وضع *نهج البلاغه* یابد، و در انتساب این کتاب بزرگ تشکیک وارد سازد، این گونه استوار و محکم به دفاع از *نهج* پرداخته است. وی می‌گوید: *نهج البلاغه* از دو حالت خارج نیست: یکی این که تمام آن بر ساخته و موضوع باشد، و دیگر، این که پاره‌ای از آن چنین باشد. مورد نخست، ضرورتاً باطل است، چون صحت برخی از اسناد آن را به امیر المؤمنین به تواتر می‌دانیم، و همه یا بسیاری از محدثان و مورخان غیر شیعی - که

۲۵. النکت فی اعجاز القرآن، ص ۷۷.

۲۶. عقبرية الشريف الرضي، ج ۱، ص ۱۷۴.

۲۷. شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، خ ۲۳۸، ص ۱۰۹.

۲۸. همان، ج ۶، خ ۹۰، ص ۳۴۸.

گمان غرض‌ورزی در ایشان نمی‌رود - آن را نقل کرده‌اند. دوم، هم به تأیید سخن ما رهنمون است زیرا کسی که با سخن و سخنوری انسی داشته باشد و آشنایی با علم بیان داشته باشد، و بوقی در این زمینه به کف آورده باشد، ناگزیر باید کلام رکیک و فصیح و افصح و اصیل و مولد را از هم باز شناسد، و چون مقابل دفتری دربرگیرنده سخنان گروهی از سخنوران یا حتی فقط دو تن از آنان قرار گیرد، باید بتواند میان آنها فرق گذارد و دو شیوه را از هم تمییز دهد ... و چنانچه تو در نهج البلاغه نیک بنگری، تمام آن را یک آب و جان واحد و دارای یک اسلوب و سبک نگارشی می‌یابی؛ بسان پیکر بسیط و ساده‌ای که هیچ‌یک از بخش‌ها و پاره‌های آن ماهیتاً با هم مخالف نیست، و چونان قرآن - که آغاز آن میانه‌اش را و میانه آن پایانش را ماند، ... و اگر همه یا برخی از نهج البلاغه موضوع می‌بود، این‌چنین یک دست نبود ...^{۲۹} آری، شارح با توجه به تسلطی که در سبک‌شناسی سخنان علی علیه السلام و دیگر خطیبان عرب دارد، با اطمینان، بهتان جعل را از ساحت نهج البلاغه می‌زداید، و گویی مهم‌ترین برهانش را بر یکی بودن خداوندگار سبک در هر متن ادبی استوار می‌کند.

از دیگر این موارد، نمونه‌ای است که در تفسیر واژه «المخمصة» می‌بینیم. وی به دنبال بیان معنای واژه - که گرسنگی و سختی و مشقت است - چنین می‌آورد:

و أمير المؤمنين عليه السلام كثير الاستعمال لمفعل و مفعلة بمعنى المصدر، إذا تصفحت كلامه عرفت ذلك.^{۳۰}

و البته تسلط او بر ادبیات عرب و دفاعیات او از کاربرد واژگان حضرت و اسلوب ایشان در اخراج کلام نیز به روشنی در شرح جلوه‌گر است.

گوشه‌ای از عوامل برتری کلام خطیب و کاتب

ابن ابی‌الحدید در قسمت‌هایی از شرح خود ضمن اعلام برتری امام علی علیه السلام و ستودن بسیار ایشان در نویسندگی و خطابه و یگانه دانستن ایشان در ابداعات ادبی - چنان که پیش‌تر به آن اشاره شد - برخی ملاک‌ها را در برتر دانستن کلام خطیب و کاتب می‌آورد که نیکوست به آن اشاره‌ای کنیم:

ابو عثمان جاحظ - که شارح از او به عنوان «شیخنا أبو عثمان رحمه الله» یاد می‌کند - به واسطه شامه، از جعفر بن یحیی، از بزرگان ادب و بلاغت درباره کتابت چنین نقل می‌کند:

الكتابة ضم اللفظة إلى أختها، ألم تسمعوا قول شاعر لشاعر وقد تفاخرا: أنا أشعر منك لأنني أقول البيت وأخاه، وأنت تقول البيت وابن عمه، ثم قال وناهيك حسناً بقول علي بن أبي طالب عليه السلام: «هل من مناص أو خلاص أو معاذ أو ملاذ أو فرار أو محار».^{۳۱}

۲۹. همان، ج ۱۰، خ ۱۸۴، ص ۱۰۲.
۳۰. همان، ج ۱۳، خ ۲۳۸، ص ۱۱۵.

چنان که می‌بینیم، کتابت در نظر جعفر بن یحیی و نیز بزرگ ادیب روزگار خویش جاحظ کنار هم نهادن دو لفظ متناسب و نزدیک به هم و به تعبیر وی واژگان یک نویسنده متبحر همچون دو خواهر و برادرند، و از این روست که شعرا در تفاخرها، خود را در همین امر برتر می‌دانستند و رقیب را نیز توسط همین روش سرزنش می‌کردند. جالب، آن که جاحظ در ادامه سخن خود و پس از این نقل، علی رضی الله عنه را مصداق این تناسب در الفاظ بیان کرده و می‌ستاید.

اما ابن ابی الحدید، در ادامه، ضمن این که امیر المؤمنین را از تمامی عرب زبانان از نخستین و بازپسین افسح می‌خواند و تنها کلام خدا و رسول را مستثنا می‌کند، دلیل این برتری منحصر به فرد و بلا منازع را مبتنی بر دو امر بیان می‌دارد: نخست، مفردات الفاظ؛ و دوم، مرکبات الفاظ. اما مفردات - که همان واژگانی است که سخنور و نویسنده در کلام خویش و خلق اثر ادبی خود از آن بهره می‌گیرند - در نظر ادیبی چون ابن ابی الحدید چنین باید باشد:

أما المفردات، فأن تكون سهلة سلسلة غير وحشية ولا معقدة؛^{۳۲}

مفردات، یعنی اجزای تشکیل دهنده یک متن ادبی، باید ویژگی‌های زیر را دارا باشند: آسان‌یاب بودن، روان بودن، بیگانه و وحشی نبودن، به دور از پیچیدگی بودن.

ابن ابی الحدید کلیه واژگان امام را، بدون استثنا، چنین می‌داند و می‌گوید:

و ألفاظه رضی الله عنه كلها كذلك.

اما در باب شرط دوم، یعنی ترکیب الفاظ و بلاغت به گاه کنار هم قرار گرفتن واژگان و چینش آن توسط ادیب را در: معنای نیکو داشتن، و زود یاب بودن نسبت به ذهن مخاطب، و مطابق صنعت بدیع بودن معرفی می‌کند، و چنین می‌آورد:

فأما المركبات فحسن المعنى و سرعة وصوله إلى الأفهام، و اشتغال على الصفات التي باعتبارها

فضل بعض الكلام على بعض، و تلك الصفات هي الصناعة التي سهاها المتأخرون البديع.

وی بدیع را صفاتی می‌داند که هر کلامی در مقام ترکیب، چنان که بدان متصف باشد، بلیغ و در مقایسه با دیگران برتر خواهد بود. وی از جمله موارد این صنعت را نیز می‌آورد: مقابله و مطابقت و حسن تقسیم، و رد آخر الکلام علی صدره و ترصیع و تسهیم و توشیح، و مماثلة و استعارة و لطافت استعمال مجاز، و موازنة و تكافؤ و تسميط و مشاكلة. که در کلام علوی به وفور قابل رصد است، وی در این باره هم کلام علوی را بسیار می‌ستاید و هم او را پیشوای همه مردمان در بلاغت می‌داند:

و لا شبهة أن هذه الصفات كلها موجودة في خطبه و كتبه، ماثوثة متفرقة في فُرُش كلامه رضی الله عنه، و

ليس يوجد هذان الأمران في كلام أحد غيره.^{۳۳}

۳۱. همان، ج ۶، خ ۸۲، ص ۲۱۸.

۳۲. همان، ص ۲۱۹.

علاوه بر این، نگاهی به **نهج البلاغه** نیز در مواردی چون پاسخ امام به نامه معاویه می‌توان معیار نقد ادبی و بازساخت متن ادبی بدیع از برساخته و نیکو از پست را مشاهده کرد. در نامه هفتم چنین می‌خوانیم:

أما بعد فقد أتتني منك موعظة موصلة ورسالة محررة...^{۳۴}

پس از [ستایش و سپاس به درگاه پروردگار] از سوی تو پند اندرزی به من رسیده است، سخنانی چند به هم پیوند زده، و بیغامی به زیور واژه‌ها آراسته...^{۳۵}

گرچه مراد امام از ارسال این نامه بیان نکاتی در نقد ادبی و بیان معیاری در فضل متنی ادبی بر دیگری نبوده است، که اگر چنین بود، رساله‌ای مفصل از ایشان می‌طلبید، اما پوشیده نیست که همین دو کلمه کوتاه، زبان‌دانی چون ابن ابی الحدید را در شرح آن تنها به سطح واژه قانع نمی‌کند، لذا بیشتر فرو می‌رود تا بیشتر دریابد، وی در توضیح این فراز از کلام امام دو نکته اصلی را بیان می‌کند:

۱. نویسنده بلیغ از کیسه خود خرج می‌کند و سخن دیگری را در کلامش وام نمی‌گیرد، و از این سو و آن سو واژگانی گرد هم نمی‌آورد، که این عیب است در نوشتن و سخن‌راندن. شارح این مورد را از عبارت «موعظة موصلة» استخراج می‌کند.

۲. تکلف نداشتن و تصنعی نبودن کلام کاتب و خطیب، نکته دومی است که در ستایش‌های شارح نسبت به کلام حضرت در قیاس با دیگر سخن‌دانان بزرگ عرب نیز بسیار به آن برمی‌خوریم. به عقیده شارح، گویی امام با عبارت «رسالة محررة» به این معنا اشاره داشته‌اند.^{۳۶}

آنچه گذشت روشن می‌سازد که معیار فضیلت و مزیت^{۳۷} متن ادبی تنها به لفظ باز نمی‌گردد؛ چنان که عبد الجبار همذانی صاحب **المعنی** بر آن است.^{۳۸} همچنین مزیت آن در معنا هم منحصر نمی‌شود، که عبد القاهر جرجانی مؤلف **دلایل الاعجاز** معتقد است،^{۳۹} بلکه واژه به صورت مفرد و مرکب هر دو مد نظر است، و در ترکیب واژگان نیز، حسن معنا از موارد جدایی ناپذیر مزیت متن بلیغ است، که در متن **نهج البلاغه** گرد آمده است.

جلوه‌هایی از آیین سخنوری و قواعد خطابه در نهج البلاغه

بر پایه مباحث پیشین، نیکوست برخی از آیین سخنوری نهفته در **نهج البلاغه** را - که ابن ابی الحدید در شرح بدان اشاره کرده است - مرور کنیم. ضمناً تصمیم بر آن بود که در این بررسی، الفاظ را طی دو

۳۳. همان، ص ۲۱۹.

۳۴. **نهج البلاغه**، نامه ۷.

۳۵. **نهج البلاغه**، ترجمه دکتر سید محمد مهدی جعفری، ص ۳۳۷.

۳۶. ر.ک: شرح **نهج البلاغه**، ج ۱۴، نامه ۷، ص ۳۵.

۳۷. مزیت نامی است که بلاغت عربی بر نوآوری و ابداع فنی اطلاق کرده است، گاه نیز کلمه فضیلت را جایگزین آن در کاربرد می‌سازند، البته مقصود از آن لزوماً خلق و آفرینش چیزی از نو نیست، بلکه پیشی جستن از دیگران است. چنان که این دو واژه نیز در لغت به معنای تفوق و پیش افتادن است. ر.ک: **اعجاز القرآن و اثره فی تطور النقد الادبی**، ص ۹.

۳۸. **المعنی فی أبواب التوحید و العدل**، ج ۱۶، ص ۱۹۹.

۳۹. **دلایل الاعجاز**، ص ۵۱.

بخش مفردات و مرکبات بحث کنیم، اما به خاطر ناچیز بودن موارد مفردات - که به سخن خود شارح که همه واژگان حضرت سهل و روان بوده و بری از پیچیدگی و وحشیت است، باز می‌گردد - بیشتر تکیه بحث بر مرکبات واژگان خواهد بود. بحث را جهت نظم بیشتر به دو عنوان کلی تقسیم می‌کنیم:

۱. تصرف لفظی و معنوی ادیب در واژگان، ۲. عادات عرب (در سخن و جز آن)، و تأثیر آن بر کلام امام.

این توضیح لازم است که برخی از موارد تصرف ادیب، به بدیع بازگشت دارد و برخی خیر، که ما در این نوشتار، بدون تفکیک، به هر یک پرداخته‌ایم، اما پیش از آن، به عنوان مقدمه اندکی در باب دقت امام در واژه‌گزینی سخن می‌گوییم.

دقت در واژه‌گزینی

اولین نکته‌ای که توجه هر خواننده بهره‌گرفته از ذوق سلیم و طرف بر بسته از علم متن‌اللغه را به کرنش برابر ادب *نهج البلاغه* وامی‌دارد، دقت بی‌مثال امیر المؤمنین علیه السلام در گزینش واژگان و چینش آن در کلام است. گاه، گویی هر واژه‌ای جز آنچه در *نهج البلاغه* آمده است به مفهوم مورد نظر خلل وارد می‌سازد. ابن ابی الحدید در بسیاری موارد به این امر اهتمام داشته و برخی را بیان داشته است، که در بسیاری موارد در جایگاه دفاعی از واژه‌گزینی حضرت بر آمده است. به ذکر سه نمونه در این مقاله بسنده می‌کنیم:

الف. به کاربرد کلمه «جاده» برای حق، و «مزلة» برای باطل، به جای دیگر واژگانی که به این معنا نزدیک‌اند، نظر شارح را به خود معطوف می‌کند، امام می‌فرماید:

إني لعلی جادة الحق و إنهم لعلی مزلة الباطل.^{۴۰}

ابن ابی الحدید می‌گوید:

کلام عجیب علی قاعدة الصناعة المعنوية.

آن‌گاه می‌گوید:

امام نگفت: انهم لعلی جادة الباطل، چون باطل وصف برای جاده قرار نمی‌گیرد از این رو، به کسی که راه گم کرده است، گویند: وقع فی بنیات الطریق. لذا لفظ مزلة را به کار برد، یعنی جایی که پای انسان در آن می‌لغزد.^{۴۱}

ب. در عبارت «فکلهم وحید و هم جمیع، و بجانب الهجر و هم أخلأء»، شارح، آوردن «جانب» در کنار «الهجر» را چنین بیان می‌کند:

اگر اشکال کنی که معنای سخن حضرت علیه السلام: «و بجانب الهجر» چیست؟ و چه فایده‌ای در ذکر لفظ «جانب» در این جایگاه مترتب است؟ می‌گوییم: چون تازیان می‌گویند: «فلان فی جانب

۴۰. *نهج البلاغه*، خ ۱۹۰.

۴۱. شرح *نهج البلاغه*، ج ۱۰، خ ۱۹۰، ص ۱۴۶.

الهجر و فی جانب القطیعة»، و نمی گویند: «فی جانب الوصل و فی جانب المصافاة»، بدین خاطر که وضع اولی لفظ «جنب» برای مبادعه و نشان دادن دوری است، و از گفتار ایشان است: الجار الجنب - که همسایه‌ای را گویند که از بیگانگان باشد - گفته می‌شود: «جنبت الرجل و أجنبته و تجنبته و تجانبته»، همه به یک معناست، و «رجل أجنبی و أجنب و جنب و جانب» نیز دارای معنا واحدند.^{۴۲}

ج. شارح در بیان این جمله از حضرت: «وأطوؤوکم إیثخان الجراحة، طعناً فی عیونکم، وحرّاً فی حلوقکم، ودقاً لمناخرکم»،^{۴۳} به فصاحت امام در واژه‌گزینی اشاره می‌کند، و می‌گوید:

و اعلم أنه لما ذکر الطعن نسبة إلى العیون، و لما ذکر الحزّ و هو الذیح نسبة إلى الحلق، و لما ذکر الدقّ و هو الصدم الشدید أضافه إلى المناخر، و هذا من صناعة الخطابة...^{۴۴}

تصرف لفظی و معنوی ادیب در واژگان

مقصود از تصرف ادیب در واژگان هنر نمایی اوست در گزینش و چینش کلمات متناسب در کنار هم، و تبدیلاتی که در لفظ برای رساندن بهتر معنایی یا دادن نوعی آرایش زیبای واژگانی به کلام بدان دست می‌زند، و بیشتر آن به صناعات ادبی، بویژه بدیع و محسنات لفظی و معنوی بازمی‌گردد. ما در این مجال اندک برخی از بسیار این موارد را یادآور خواهیم شد:

۱. عدم تکلف و تصنع

بهتر است پیش از همه، نمونه‌ای برای عدم تکلف و تصنع در *نهج البلاغه* بیآوریم، شارح در شرح این حکمت امام: «اتقوا الله تقاة من شمرّ تجریداً، و جدّ تشمیراً»، نکته ای بلاغی می‌آورد، و از پس آن، عدم تکلف و تصنع متن ادبی را مهم‌تر از دارا بودن انواع بدیعی و بلکه پیش‌نیاز آن می‌خواند. وی می‌گوید:

لو قال: وجرّد تشمیراً، لکان قد أتى بنوع من أنواع البديع، لکنه لم یحفل بذلك، و جرى علی مقتضى طبعه من البلاغة الخالية من التکلف و التصنع، علی أن ذلك قد رُوِيَ و المشهور اروایة الأولى.^{۴۵}

و بدین ترتیب، بلاغت تصنعی و با تکلف را مردود می‌داند، و این در هنگامی که شارح به مقایسه و مفاضله میان خطب حضرت و خطب خطبای بزرگ عرب می‌نشیند، آشکار می‌شود.

۲. موازنه بین واژگان و سجع کلام

موازنه آرایش لفظی سخن است، و در علم بدیع آن است که دو فاصله^{۴۶} در وزن و نه در قافیه مساوی باشند؛^{۴۷} مثل آیه کریمه ﴿وَنَسَارِقٌ مَّصْفُوفَةٌ * وَرَزَائِقُ مَبْنُوتَةٌ﴾.^{۴۸، ۴۹} موازنه در سخن فصیح جایگاه مهمی دارد،

۴۲. همان، ج ۱۱، خ ۲۱۶، ص ۱۲۲.

۴۳. *نهج البلاغه*، خ ۲۳۸.

۴۴. شرح *نهج البلاغه*، ج ۱۳، خ ۲۳۸، ص ۱۰۹.

۴۵. همان، ج ۱۹، حکمت ۲۰۶، ص ۲۵.

به خاطر این که اعتدال در همه چیز مطلوب طبع و سرشت آدمی است و موازنه اعتدال در کلام است، موازنه در کلام عربی فصیح بسیار است و در کتاب خدا، بیشتر.^{۴۵}

یکی از بیشترین موارد بلاغی که کلام نهج را صلابت و زیبایی ویژه‌ای بخشیده است، موازنه است که در بیشتر جملات و عبارات آن می‌توان دید؛ از نمونه‌های موازنه است:

الف. در خطبه ۴۵ می‌خوانیم:

الحمد لله غير مقنوط من رحمته، ولا مخلو من نعمته، ولا مأیوس من مغفرته، ولا مستنكف عن عبادته، الذي لا تبرح منه رحمة، ولا تفقد له نعمة...^{۴۶}

شارح پس از کلام کوتاهی در بیان مفاهیم عبارات امام، فصلی بلاغی در موازنه و سجع باز می‌کند، و می‌گوید:

امام «غیر مقنوط» را با «و لا مخلو» در فقره دوم موازنه کرده و هم‌وزن قرار داده است. آیا توجه نمی‌کنی که هر دو آنها بر وزن مفعول‌اند. سپس در فقره سوم نیز «و لا مأیوس» را بر وزن مفعول آوردند. اما در فقره چهارم، امکان نداشته است بر وزن مفعول بیاید، لذا امام فرمود: «و لا مستنكف»، و آن را بر وزن مستفعل ذکر کردند. و گرچه مستنكف از وزن لفظی «مفعول» خارج است، ولی از مفعولیت خارج نیست؛ زیرا «مستفعل» نیز در حقیقت مفعول است ... سپس امام میان «لا تبرح» و «لا تفقد»، و نیز بین «رحمة» و «نعمه» موازنه برقرار کرده است. این موازنه به کلام طراوت و شادابی خاصی بخشیده است که اگر می‌فرمود: «الحمد لله غير مخلو من نعمته و لا مبعد من رحمته» این‌گونه صنعت ادبی در آن نمی‌یافتی.^{۴۷}

تفاوت موازنه و سجع

سجع و موازنه در آرایش لفظی کلام بودن مشترک‌اند، ولی این دو نزد بلاغیان با هم یکی نیستند. نسبت این دو عموم و خصوص مطلق است. شارح معتزلی در فصلی پیرامون موازنه و سجع، تفاوت این دو را چنین بیان می‌کند:

۴۶. فاصله - دو حرف پایانی کلمه در پایان کلام - در نثر، همان قافیه در نظم است (ر.ک: جواهر البلاغه، ص ۳۵۱).
 ۴۷. جواهر البلاغة فی المعانی والبیان والبدیع، ص ۳۵۲؛ موسوعة علوم اللغة العربية، ج ۹، ص ۲۱۷. ابن ابی الاصبیح مصری، موازنه را غیر از معنای متداول آن نزد اهل بلاغت معرفی می‌کند، مقصود وی از موازنه مقایسه کلامی یا کلام دیگر است، و مقصود ما در این مقال همان است که به آرایش لفظی مفردات مربوط است و در این زمینه نظیر سجع است (ر.ک: بدیع القرآن، پاورقی ص ۱۸۹).

۴۸. سورة غاشیة، آیه ۱۵-۱۶.

۴۹. اگر بیشتر الفاظ با هم متساوی الوزن باشد، مماثله نامیده می‌شود (ر.ک: موسوعة علوم اللغة العربية، ج ۹، ص ۲۱۷).

۵۰. شرح نهج البلاغه، ج ۳، خ ۴۵، ص ۱۲۰.

۵۱. طبق قول ابن ابی الاصبیح در باب مناسبت، موازنه در حقیقت همان مناسبت لفظی است، که اگر در وزن و قافیه باشد، تام است و اگر در وزن بدون قافیه باشد، ناقصه است، و مناسبت ناقصه در کلام فصیح بیشتر است؛ گرچه در آن بابی برای موازنه هم هست (ر.ک: بدیع القرآن، ص ۲۳۴).

۵۲. نهج البلاغه، خ ۴۵.

۵۳. شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۵۴.

موازنه اعم از سجع است، زیرا سجع یک وزن بودن کلمات فواصل است، به شرط یکسان بودن حرف آخر؛ مثل «قریب» و «غریب» و «نسیب» و مانند آن. اما در موازنه مثل «قریب» و «شدید» و «جلیل» و دیگر کلمات هم وزن، گرچه در حرف آخر مشترک نباشند. هر سجوی موازنه است، ولی هر موازنه‌ای سجع نباشد.^{۵۴، ۵۵}

فرق دیگر این دو این است که موازنه در نثر و نظم هر دو وجود دارد، ولی سجع خاص نثر است، گرچه به ندرت در شعر هم می‌آید.^{۵۶} سجع در کلام امیر بیان به حدی است که چنانچه آمد برخی مغرضان را مجال اشکال تراشی فراهم آورد و ابن ابی الحدید را به دفاع از بنیان گذار فصاحت در قریش واداشت، و صفحاتی را در باب جواز گفتن کلام مسجوع اختصاص داد.^{۵۷} وی در جایی که واژه مورد استخدام امام را با آن ضبط نمی‌شناسد، با زیرکی دلیل آن استعمال خاص را در سجع کلام می‌یابد؛ به عنوان مثال، در سخن حضرت: «والحظوا الخزر و اطعنوا الشزر». ضمن بیان معنای واژگان درباره «الخزر» و شکل آن می‌گوید:

و الذی أعرفه «الخزر» بالتحریک،... فإن کان قد جاء مسکناً فتسکینه جائز للسجعة الثانية، و هی قوله: «و اطعنوا الشزر».^{۵۸}

۲. ازدواج بین دو لفظ

ازدواج در علم بدیع تجانس و تناسب دو واژه کنار هم، در وزن و روی است؛^{۵۹} مثل آیه «وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنِيَّائِينَ».^{۶۰} برخی آن را همان مزاجه دانسته‌اند، و آن هم شکل ساختن دو لفظ به وسیله ابدال یکی از حروف است؛ مثل این گفتار: «لیرجعن مأزورات غیر مأجورات».^{۶۱} و چنان که خواهد آمد، گویی ابن ابی الحدید نیز ازدواج و مزاجه را یکی گرفته است، البته بدون این که نیاز باشد لزوماً حرفی در این میان تغییر یابد؛ اما نمونه‌های این باب از علم بلاغت در *نهج البلاغه*:

الف. در شرح قول علی علیه السلام: «...فی معادن الکرامة و مهاد السلامة...»^{۶۲} شارح چنین می‌گوید:

۵۴. همان، خ ۴۵، ص ۱۲۰.

۵۵. وی در فصلی خاص اشکال برخی را به سخن مسجوع گفتن علی علیه السلام مطرح کرده پاسخ می‌دهد، که اگر سجع عیب باشد کلام خداوند سبحان چون دارای سجع است معیب خواهد بود، و پیامبر هم خطبه‌های فراوانی دارد که مسجع است (ر.ک: شرح *نهج البلاغه*، ج ۱، خ ۱، ص ۱۳۳-۱۳۷).

۵۶. *جواهر البلاغه*، ص ۲ و ۳۵۱.

۵۷. شرح *نهج البلاغه*، ج ۱، خ ۱، ص ۱۳۳.

۵۸. همان، ج ۵، خ ۶۵ ص ۱۳۷.

۵۹. همان، ص ۳۵۱؛ *موسوعة علوم اللغة العربية*، ج ۱، ص ۳۷۷.

۶۰. سوره نمل، آیه ۲۲.

۶۱. *موسوعة علوم اللغة العربية*، ج ۱، ص ۳۷۷.

۶۲. *نهج البلاغه*، خ ۹۵.

ولما قال: «فی معادن»، و هی جمع معدن، قال بحکم القرینة و الازدواج: «و مهاد»، و إن لم یکن الواحد منها مهماً، كما قالوا الغدایا و العشایا، و مأجورات و مأزوات و نحو ذلك.^{۶۳، ۶۴}

در اینجا تغییری در جمع مهد صورت گرفته و به طریق ممد جمع بسته شده تا ازدواج و قرینه حفظ شود.

ب. ابوالحسن الرضی در تعلیقه‌اش بر این فراز از خطبه شقشقیه: «فصاحبها کراکب الصعبة، إن أشنق لها خرم، و إن أسلس لها تقحم...»^{۶۵}، به همین مسأله اشاره دارد:

امام به جای «أشنقها» به این دلیل فرمود: «أشنق لها» که آن را مقابل «أسلس لها» قرار داد، و این نیکو و پسندیده است؛ چه تازیان، آن گاه که قصد ازدواج در خطابه کنند، این چنین می‌کنند.^{۶۶}

ج. حضرت در آغاز نامه ۳۱ خطاب به فرزند خویش می‌فرماید: «من الوالد الفان». ابن ابی الحدید حذف یاء در الفان را - که «الفانی» بوده است - چنین توضیح می‌دهد: «حذف الیاء ها هنا للازدواج بین «الفان» و الزمان». سپس بلافاصله می‌گوید:

چون امام بر «الفان» وقف کرده است، و در وقف بر اسم منقوص جایز است لام - که یاء است - حذف شود یا نه، و اثبات یاء بهتر است، و اگر لام یاء نباشد، هر دو وجه جایز است، اما اسقاط یاء افضل است.^{۶۷}

۳. ائتلاف مع الاختلاف

یکی دیگر از صناعات بدیعی که در کتب بلاغت هم کمتر دیده می‌شود، آن است که ائتلاف در عین اختلاف خوانند، و آن دو قسم است: قسمی که مؤتلف داخل در مختلف ذکر شود، و قسمی که مؤتلف جدای از مختلف آید.^{۶۸} نمونه‌ای که ما از نهج البلاغه خواهیم آورد، از قسم اول است:

امام در وصف مردگان چنین می‌فرماید: «وَوَعَاتَ فِي كُلِّ جَارِحَةٍ مِنْهُمْ جَدِيدٌ بَلَى سَمَّجَهَا»،^{۶۹} و شارح در بیان این قسمت می‌گوید:

قوله جديد بلى من فن البديع، لأن الجدة ضد البلى.^{۷۰}

۶۳ شرح نهج البلاغه، ج ۷، خ ۹۵، ص ۵۲.

۶۴ «الغدایا» را در کنار «العشایا» جهت ازدواج آورند؛ حال آن که در اصل «الغدوات» جمع «غدة» است؛ و حضرت پیامبر ﷺ در مجاورت «مأجورات»، به خاطر رعایت همین اصل بلاغی، فرمود: «مأزورات»، و حال آن که اصل آن «موزورات» با واو است؛ چون از «الوزر» گرفته شده است.

۶۵ نهج البلاغه، خ ۳.

۶۶ همان، خ ۳؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱، خ ۳، ص ۱۷۰.

۶۷ شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، نامه ۳۱، ص ۴۲.

۶۸ موسوعة علوم اللغة العربية، ج ۱، ص ۴۵.

۶۹ نهج البلاغه، خ ۲۱۶.

۷۰ شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، خ ۲۱۶، ص ۱۲۵.

می‌بینیم که عالم معتزلی هم نامی برای این فن بدیع نمی‌آورد، و آن اتتلاف الفاظ در عین اختلاف است، که به ضدیت نوی و فرسودگی اشاره دارد که در عین اختلاف با هم یکجا جمع آمده‌اند.

۴. التفات (صرف خطاب)

التفات در حقیقت، انتقال و رویکرد گوینده از اسلوبی به اسلوب دیگر است، و فایده آن این است که سخن او بیشتر به دل‌ها می‌نشیند، و برای شور و حال شنونده بهتر است و انگیزه استماع او می‌گردد.^{۷۱} لذا گاه در آن گفته‌اند این است که متکلم مطلبی را آغاز کند، پس به دلیلی بیش از پایان مطلب باز گردد و به توضیحی یا رفع شکی در مخاطب یا ... بپردازد.^{۷۲} گاه، نیز چنان که ابن‌المعتز در تعریف التفات می‌آورد^{۷۳}، همان مقصود است که شارح معتزلی به درستی آن را صرف خطاب نام کرد، و آن انصراف متکلم از سخن درباره غایب به سخن درباره مخاطب یا گونه‌های دیگر این انصراف است؛ اما نمونه صرف خطاب در *نهج البلاغه*: شارح در شرح این فراز از خطبه امام: «مَا هِيَ إِلَّا الْكُوفَةُ أَقْبَضُهَا وَأَبْسَطُهَا، إِنَّ لَمْ يَكُنْ إِلَّا أَنْتَ تَهْبُ أَعَاصِيرُكَ فَقَبَّحَكَ اللَّهُ»^{۷۴} می‌گوید:

قال على طريق صرف الخطاب: «فإن لم تكوني إلا أنت»، خرج من الغيبة إلى خطاب الحاضر، كقوله تعالى: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ * مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ * إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»، يقول: إن لم يكن لي من الدنيا ملك، إلا ملك الكوفة ذات الفتن، والآراء المختلفة فأبعدها الله.^{۷۵}

۵. لزوم ما لا يلزم

لزوم ما لا يلزم - که در دو بیت شعر یا بیشتر، و دو فاصله نثر یا بیشتر از آن اجرا می‌شود - آن است که حرف پیش از حرف روی در شعر یا پیش از آخرین حرف فاصله در نثر، در هر دو مساوی باشد؛ به گونه‌ای که قواعد علم قافیه آن را نمی‌طلبد.^{۷۶} از نام‌های دیگر آن «التزام» و «اعتنا» است؛ از آن جمله است سخن خدای متعال: «فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ * وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ»^{۷۷}. راء در این دو آیه شریفه به منزله روی است و آمدن هاء لازم نبوده است، و آوردن آن از باب لزوم ما لا يلزم است. سخندان این باب از بدیع را در کلامش به کار می‌برد تا تأثیر موسیقایی کلامش افزون گردد، و بر مهارت زبانی‌اش دلالت کند.^{۷۸} از جمله کسانی که بسیار در این امر مهارت داشت، ابوالعلاء

۷۱. بدیع القرآن، پاورقی ص ۱۴۳.

۷۲. همان، ص ۱۴۳.

۷۳. البدیع، ص ۱۰۶.

۷۴. نهج البلاغه، خ ۲۵.

۷۵. شرح نهج البلاغه، ج ۱، خ ۲۵، ۳۱۱.

۷۶. جواهر البلاغه، ص ۳۵۳؛ موسوعة علوم اللغة العربية، ج ۷، ص ۵۲۹؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱، خ ۲، ص ۱۴۰.

۷۷. سورة ضحی، آیه ۹ - ۱۰.

۷۸. موسوعة علوم اللغة العربية، ج ۷، ص ۵۲۹.

المعری است که دیوان بزرگی به نام لزوم ما لا یلزم یا لزومیات دارد، نیکو و با کیفیت.^{۷۹} ابن ابی الحدید بابی را تحت عنوان «باب لزوم ما لا یلزم و ایراد أمثلة منه» باز می‌کند، و توضیحات جامعی در آن می‌آورد. نمونه این قاعده خطابه در *نهج البلاغه* در سخن امیر المؤمنین علیه السلام است که فرمود: «فإنه أرجح ما وُزِنَ وأفضل ما خُزِنَ»^{۸۰} شارح می‌گوید:

وقوله علیه السلام: «وزن» و «خزن» بلزوم الزای، من الباب المسمى لزوم ما لا یلزم، وهو أحد أنواع البديع، وذلك أن تكون الحروف التي قبل الفاصلة حرفاً واحداً، هذا في المنشور، و أما في المنظوم فإن تتساوى الحروف التي قبل الروي، مع كونها ليست بواجبة التساوي.^{۸۱}

چنان که می‌بینیم، از باب التزام، قبل از فاصله، یعنی حرف نون، حرف زای آمده است و «زن» در هر دو کلمه پیش گفته مشترک است.

۶. مقابله

مقابله یکی دیگر از موارد بديع است که در کلام علوی می‌توان دید، و ابن ابی الحدید در شرح خود، به بهانه سخن امام: «السبقة الجنة والغاية النار»، بابی خاص را تحت عنوان «استطراد بلاغی فی الکلام علی المقابله» به این صناعت ادبی اختصاص داده است.^{۸۲} مقابله از محسنات معنوی بديع، آن است که دو یا چند معنای موافق و هماهنگ ذکر شود، سپس معانی مقابل آن به ترتیب آورده شود.^{۸۳} در مقابله ممکن است الفاظ مقابل ضد خود قرار گیرند، و یا لفظ مقابل ضد نباشد.^{۸۴} و^{۸۵} اما شارح معتزلی در این که مقابله در ضد و غیر ضد هر دو باشد، اشکال می‌کند، و اعتقاد دارد تقسیم مقابله به مقابله شیء به ضد و غیر ضد - که ابن اثیر می‌گوید - صحیح نیست، بلکه حتماً باید ضد باشد و یا آنچه بر سبیل آن جاری است. ابن ابی الحدید، پس از رد قول صاحب *مثل السائر*، می‌گوید:

۷۹. همان.

۸۰. *نهج البلاغه*، ج ۲، ص ۱۴۰.

۸۱. شرح *نهج البلاغه*، ج ۱، خ ۲، ص ۱۴۰.

۸۲. همان، ج ۲، خ ۲۸، ص ۸۳.

۸۳. *جواهر البلاغه*، ص ۳۱۴؛ *موسوعة علوم اللغة العربية*، ج ۹، ص ۴۳.

۸۴. شرح *نهج البلاغه*، ج ۲، خ ۲۸، ص ۸۳.

۸۵. عبارت پیش گفته یکی از تفاوت‌های مقابله با مطابقه (طباق) است، زیرا در طباق باید لفظ مقابل، ضد لفظ گذشته باشد، و این لزوم در مقابله وجود ندارد، گرچه ضدیت لفظ مقابل اوج بلاغت مقابله است؛ ضمن این که مطابقه، بین دو لفظ ضد است، ولی مقابله، غالباً بین چهار ضد است (ر.ک: *موسوعة علوم اللغة العربية*، ج ۹، ص ۴۴). البته از مطالب شارح معتزلی در باب مقابله این گونه برمی‌آید که آنچه گذشت، نزد شارح چندان مقبول نیست و مطابقه نیز تنها قسمی از مقابله است؛ چنان که آیه «فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلاً وَلْيَبْكُوا كَثِيراً»، طبق تفاوت گذشته از مصادیق مطابقه (طباق) است، ولی ابن ابی الحدید آن را از انواع مقابله ذکر می‌کند؛ ضمن این که اوج بلاغت مقابله نیز ضدیت الفاظ است. علاوه بر اینها همه - چنان که در بالا آمد - عدم ضدیت نزد شارح مردود است (ر.ک: شرح *نهج البلاغه*، ج ۲، خ ۲۸، ص ۸۳ - ۸۹).

و قد بان الآن أن التقسيم الأول فاسد، و أنه لا مقابلة إلا بين الأضداد و ما يجري مجراها.^{۸۶}

از نمونه‌های مقابله در کلام پیامبر است که فرمود:

«خير المال عين ساهرة لعين نائمة».^{۸۷}

ساهرة ضد نائمة است.

از کلام امیر است که: «السبقة الجنة والغاية النار» شریف رضی به این نکته اشاره می‌کند که میان «السبقة و الغاية»، مخالفت بین دو لفظ به خاطر اختلاف معنایشان به کار رفته است.^{۸۸} ابن ابی الحدید مقابله مذکور در این فراز را میان دو لفظ السبقة و الغاية از زبان رضی می‌آورد، که به نظر سهو قلم اوست، زیرا مقابله در این فراز میان دو واژه الجنة و النار است.

از دیگر موارد مقابله در کلام علوی - که شارح به عنوان نمونه می‌آورد - سخن امام به عثمان است: «أن الحق ثقيل مرىء و أن الباطل خفيف و بىء، و أنت رجل إن صدقت سخطت، و إن كذبت رضيت».^{۸۹} که میان کلمات «الحق» و «الباطل» و «ثقیل» و «خفیف» و «صدق» و «كذبت» و «سخطت» و «رضیت»، دو به دو مقابله بر قرار است.

از دیگر نمونه‌های این صناعت کلام علی عليه السلام در واکنش به سخن خوارج است: «لا حكم الا لله»، که فرمودند: «كلمة حق أريد بها الباطل».^{۹۰} و نیز میان الفاظ این عبارت حضرت: «ألا و من أكله الحق فإلى الجنة و من أكله الباطل فإلى النار».^{۹۱}

مثال دیگر چنین است: «أحى قلبك بالموعظة و أمته بالزهادة».^{۹۲} شارح در بیان این فراز می‌گوید:

أتى بلفظتين متقابلتين و ذلك من لطيف الصنعة.^{۹۳}

إحیاء و إماتة دو لفظ متقابل اند.

۷. استعاره

از جمله بدیعیات معمول در سخن خطیبان و کاتبان، استعاره است، و در این میان، سخن بدیع امام ادیبان و سخنوران نیز به وفور شاهد این قسم از علم بیان است، و نزد اصحاب بیان آشناتر از آن است که نیاز به تعریف داشته باشد. یکی از نمونه‌های فراوان آن در *نهج البلاغه* - که بر لسان قلم شارح جاری شده است - چنین است:

۸۶ شرح *نهج البلاغه*، ج ۲، خ ۲۸، ص ۸۷، وی در ادامه، «ما یجری مجراها» را توضیح می‌دهد، که مقابله مخالفی را در بر می‌گیرد که ضد نیست، ولی از یکی از دو حالت زیر هم خارج نیست: این که بین دو لفظ مقابل و مقابل نوعی مناسبت و تقابل باشد، یا این که آن دو دور از هم باشند و تناسبی نداشته باشند که چندان نیکو نیست.

۸۷ شرح *نهج البلاغه*، ج ۲، خ ۲۸، ص ۸۴.

۸۸ *نهج البلاغه*، خ ۲۸.

۸۹ همان، حکمت ۳۷۶.

۹۰ همان، خ ۴۰ و حکمت ۱۹۸.

۹۱ همان، نامه ۱۷.

۹۲ همان، نامه ۳۱.

۹۳ شرح *نهج البلاغه*، ج ۱۶، نامه ۳۱، ص ۵۰.

وی در شرح سخن امام: «عُوا وَ أَحْضِرُوا أَدَانَ قَلُوبِكُمْ تَفْهَمُوا».^{۹۴} می‌گوید:

و أَدَانَ قَلُوبِكُمْ، كلمة مستعارة، جعل للقلب أَدَانًا كما جعل الشاعر للقلوب أَبْصَارًا، فقال:

يدقّ على النواظر ما أتاه فتبصره بأبصار القلوب^{۹۵}

در جایی دیگر ضمن تفسیر این قول امام: «فَأَصْبَحَ فِي حَكَمَةِ الدَّلِّ مُنْقَادًا أُسَيْرًا».^{۹۶} می‌گوید:

استعار الحكمة^{۹۷} هاهنا، فجعل للذل حكمة ينقاد الماء بها و يذل إليها.^{۹۸}

شارح در شرح استطرادی در ذکر چندی از استعارات دارد.^{۹۹}

۸. کنایه

به کنایه و پوشیده سخن گفتن از ویژگی‌های هر ادیبی است. کنایه در اصطلاح، لفظی است که غیر معنایی که برای آن وضع شده است از آن اراده شده، و اراده معنای اصلی از آن هم جایز است، چون قرینه بازدارنده از اراده معنای اصلی وجود ندارد،^{۱۰۰} و آن با تعریض تفاوتی دارد.^{۱۰۱}

از جمله کنایات *نهج البلاغه* - که در شرح به آن اشاره شده است - لفظ «قَرَارَاتِ النِّسَاءِ» است. در این فراز: «كَلَّا وَ اللَّهُ إِنَّهُمْ نَطَفُ فِي أَصْنَابِ الرِّجَالِ وَ قَرَارَاتِ النِّسَاءِ»، شارح می‌گوید:

قَرَارَاتِ النِّسَاءِ كِنَايَةٌ لَطِيفَةٌ عَنِ الْأَرْحَامِ.^{۱۰۲}

از جمله آن است که در شرح *نهج البلاغه* عبارت: «وَ اللَّهُ لَا أَكُونُ كَمُسْتَمِعِ الدَّمِّ» می‌گوید:

مستمع اللدم كناية عن الضيع.^{۱۰۳}

می‌دانیم که بر کنایه ویژگی‌ها و فوایدی مترتب است، و از جمله ممیزات بارز آن، تعبیر کردن از چیز زشت و نازیبایی با کلامی و الفاظی گوشنواز و به گونه‌ای پذیرا، که مثال‌های آن در قرآن و کلام عرب زیاد است؛ به طور مثال، عرب جاهلی از شدت تکبر و نخوت آوردن نام زن را نیکو نمی‌شمرد و لذا از آن به تخم مرغ و گوسفند کنایه می‌آورد.^{۱۰۴} اما نمونه‌ای از این باب در *نهج البلاغه*: شارح در تفسیر این فراز از کلام امام در شکوه از اصحابشان: «وقد رأيت جولتكم و انحيازكم عن صفوفكم...» می‌گوید:

۹۴. *نهج البلاغه*، ج ۲۳۳، خ ۲۳۳.

۹۵. شرح *نهج البلاغه*، ج ۱۳، خ ۲۳۳، ص ۷۴.

۹۶. *نهج البلاغه*، ج ۹۰، خ ۹۰.

۹۷. «الحكمة» آن بخش از لجام را گویند که فک حیوان را در بر می‌گیرد (شرح *نهج البلاغه*، ج ۶، خ ۹۰، ص ۳۴۰).

۹۸. همان. همچنین ر.ک: همان، ج ۸، خ ۱۳۳، ص ۲۰۸. کلمه «أزمتها» و «سجود»؛ و همان، ج ۹، خ ۱۶۷، ص ۲۱۶، کلمه «الأداحی»؛ همان، ج ۱۸، حکمت ۱۸، ص ۹۹، کلمه «نطاق»، و تعبیر «ضرب بجرانه». و...

۹۹. ر.ک: همان، ج ۱، ص ۲۰۶.

۱۰۰. *جواهر البلاغه*، ص ۲۹۷.

۱۰۱. ر.ک: شرح *نهج البلاغه*، ج ۵، خ ۵۹، ص ۵۰.

۱۰۲. همان، ج ۵، خ ۵۹، ص ۱۴.

۱۰۳. همان، ج ۹، خ ۱۴۸، ص ۸۵.

۱۰۴. *جواهر البلاغه*، ص ۳۰۴.

جولتکم یعنی هزیمتکم، امام اجمال در لفظ کرده است، و از لفظی آزاردهنده و رمنده کنایه آورد با لفظی که تنفیری در آن نیست ... و همچنین سخن ایشان علیه السلام و انحیازکم عن صفوفکم، نیز کنایه از هرب و فرار است...^{۱۰۵}

وی در ادامه سخن از این فن چنین تعبیر می‌کند:

هذا باب من أبواب البيان لطيف، و هو حسن التوصل بإيراد كلام غير مزعج، عوضاً عن لفظ يتضمن جيبها و تقريباً.^{۱۰۶}

که همان ممیزه‌ای است که برای کنایه برشمردیم. و بسیاری نمونه‌های دیگر که به برخی شارح اشاره داده است و برخی را رضی جامع *نهج البلاغه* در تعلیقاتش بر کلام علوی ذکر کرده است.

۹. تجنیس

کلام به جناس آوردن از دیگر بلاغت‌های علوی است، جناس از مهم‌ترین انواع محسنات لفظی همانندی دو لفظ در گفتار و ناهمانندی آنها در معناست.^{۱۰۷} جناس انواعی دارد. از نمونه‌های جناس تام در *نهج البلاغه* واژه «شاخص» در این کلام در وصف دنیا است: «فالبصیر منها شاخص، والأعمى إليها شاخص». ابن ابی الحدید می‌گوید:

فأما قوله ... فمن مستحسن التجنیس، و هذا هو الذي يسميه أرباب الصناعة الجناس التام.^{۱۰۸}

وی در تطبیق آن بر کلام می‌گوید:

شاخص اول راحل و کوچنده است، و شاخص دوم از «شخص بصره» گرفته شده است؛ یعنی کسی که رو در روی چیزی چشمانش را باز کرده به آن خیره نگاه می‌کند و پلک نمی‌زند. همانند تمام در لفظ و ناهمانند تمام در معنا. شارح به همین مناسبت فصلی گسترده را به جناس و انواع آن اختصاص می‌دهد.^{۱۰۹}

از دیگر نمونه‌های جناس تام در *نهج البلاغه*، لفظ «سادر» در فرازی از یک خطبه حضرت است، که دو بار تکرار شده است؛ باری در «خبط سادراً» و دیگر بار در «فضل سادراً». شارح در مورد اول می‌گوید:

السادر المتحیر، و السادر أيضاً الذی لایهتم و لایبالی ما صنع و الموضع یحتمل کلاً التفسیرین.^{۱۱۰}

و به گاه تفسیر مورد دوم می‌گوید:

-
۱۰۵. شرح *نهج البلاغه*، ج ۷، خ ۱۰۶، ص ۱۴۰.
 ۱۰۶. همان.
 ۱۰۷. *جواهر البلاغه*، ص ۳۴۳.
 ۱۰۸. شرح *نهج البلاغه*، ج ۸، خ ۱۳۳، ص ۲۱۰.
 ۱۰۹. همان، ص ۲۱۱.
 ۱۱۰. همان، ج ۸، خ ۸۲، ص ۲۱۳.

قوله: فظّل سادراً، السادر ها هنا غير السادر الأول، لأنه ها هنا المغمی علیه كأنه سكران...^{۱۱۱}

۱۰. تضمین

ابن هشام انصاری صاحب معنی اللیب چنین می‌گوید:

قد يشربون لفظاً معنی لفظ فيعطونه حكمه و يسمی ذلك تضميناً؛^{۱۱۲}

گاه می‌شود که عرب معنای واژه‌ای را در واژه‌ای می‌ریزند، و حکم آن لفظ غیر مذکور را به مذکور می‌دهند، و آن را تضمین می‌نامند.^{۱۱۳}

ابن هشام آن را بسیار می‌داند و در قرآن بیشتر، تا آنجا که می‌گوید:

اگر قرار باشد مصادیق تضمین را گرد آوریم از صدها برگ تجاوز خواهد کرد.^{۱۱۴}

نهج البلاغه نیز از این نمونه کم ندارد. شارح در شرح قول امیر المؤمنین علیه السلام: «و من أبصر بها بصرته و من أبصر إليها أعمته»، در دفاع از کاربرد واژگانی حضرت می‌گوید: اگر اشکال کنی و بگویی: تنها شنیده شده است: «أبصرت زیداً»، و مسموح نیست: «أبصرت إلى زيد»، خواهیم گفت:

يجوز أن يكون قوله علیه السلام: «و من أبصر إليها»، أي و من أبصر متوجهاً إليها، كقوله: ﴿فِي تَسْعِ آيَاتٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ﴾ و لم يقل «مرسلاً» و يجوز أن يكون أقام ذلك مقام قوله «نظر إليها» لما كان مثله كما قالوا في «دخلت البيت» و «دخلت إلى البيت» أجروه مجرى «ولجت إلى البيت» لما كان نظيره.^{۱۱۵}

دو واژه در یک واژه قرار گنجانده شده است، و از ذکر واژه دوم خودداری شده است، با جزالت تمام و ایجاز سخن، معنای دو یا چند واژه رسانده می‌شود. می‌بینیم أبصر - که متعدی بنفسه است - در یک جمله حضرت، باری با «إلى» و بار دیگر، با «ب» آمده است. شارح بار دوم را متذکر شده است و دلیل آن این است که «باء» را در «أبصر بها» به درستی باء استعانت گرفته است، و وجه «أبصر إليها» را از باب تضمین می‌آورد، و معنای «متوجهاً» را در آن پنهان می‌داند، یا این که معنای آن را «نظر إليها» می‌گیرد. نمونه زیبای دیگر در کلام مولا مربوط به تعدیه فعل لازم است که بسیار نیکو صورت گرفته، می‌فرمایند: «وسار عناهم إلى ما طلبوا». و غواص دریای پرگهر سخنان امیر چنین می‌گوید:

قوله: ... ، كلمة فصیحة، وهي تعدية الفعل اللازم، كأنها لما كانت في معنى المسابقة، و المسابقة متعدية، عدی المسارعة.^{۱۱۶}

۱۱۱. همان، ص ۲۱۴؛ همچنین ر.ک: شرح نهج البلاغه، ج ۹، خ ۱۶۶، ص ۲۰۵، واژه «المغموس».

۱۱۲. معنی اللیب عن كتب الأعراب، ص ۶۴۲.

۱۱۳. شایان ذکر است که این تضمین، تضمین نحوی نامیده می‌شود، و با تضمین بلاغی متفاوت است.

۱۱۴. معنی اللیب، ص ۶۴۳.

۱۱۵. شرح نهج البلاغه، ج ۶، خ ۸۲، ص ۱۹۰.

۱۱۶. همان، ج ۱۷، نامه ۵۸، ص ۱۰۸.

از دیگر نمونه‌های تضمین نحوی در *نهج البلاغه*، این کلام است: «فَنَكَلُوا مَن تَنَاولَ مِنْهُمُ ظَلَمًا عَن ظَلَمِهِمْ». شارح متعلق حرف «عن» را فعل «نكَل» می‌شمرد و دلیل آن را معنای دیگری می‌داند که در نكَل وجود دارد، وی می‌گوید:

و عن فی قوله: عن ظلمهم، يتعلق بنكَلوا، لأنها فی معنی «اردعوا»، لأن النكال یوجب الردع.^{۱۱۷}

و این همان تضمین است.

۱۱. ائتلاف لفظ با معنا

از موارد بلاغت کلام، همسازی لفظ با معنای مراد است. اگر مقصود مدح است و تعظیم، الفاظ متناسب معنا باشد، و برعکس آن هم صادق است. نیز در حماسه و غزل صلابت لفظ و نرمی آن متناسب معنا لازم است.^{۱۱۸} این امر در جای جای *نهج البلاغه* چشم‌نواز است؛ از آن جمله است، عبارت حضرت خطاب به ابوموسی اشعری به قصد خوار شمردن او: «و اخرج من جُحرک». شارح در بیان آن می‌گوید:

امرٌ له بالخروج من منزله للحاق به، و هي كناية فيها غضٌّ من أبي موسى، و استهانة به لأنه لو أراد إعظامه لقال: و اخرج من خيسك، أو من غيلك، كما يقال للأسد، ولكنه جعله ثعلباً أو ضباً.^{۱۱۹}

۱۲. عطف شیء بر خودش (مخالفت بین دو لفظ مترادف)

یکی دیگر از مواردی که شارح آن را از قواعد خطابت و کتابت و از شیوه‌های معمول نزد عرب در سخنوری می‌شمرد، عطف شیء بر خودش است. شارح در شرح کلام امام: «وما كان من مراحها وسائمها»^{۱۲۰} می‌گوید:

و المراح بضم الميم النعم ترد إلى المراح بالضم أيضا، و هو الموضع الذي تأوي إليه النعم، و ليس المراح ضد السائم على ما يظنه بعضهم، و يقول إن عطف أحدهما على الآخر، عطف على المختلف و المتضاد، بل أحدهما هو الآخر و ضدهما المعلوفة، و إنها عطف أحدهما على الآخر، على طريقة العرب في الخطابة، و مثله في القرآن كثير نحو قوله سبحانه: «لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَمَسٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ».^{۱۲۱}

۱۱۷. همان، نامه ۶۰ ص ۱۱۳.

۱۱۸. ر.ک: جواهر البلاغه، ص ۳۳۲.

۱۱۹. شرح نهج البلاغه، ج ۱۷، نامه ۶۳ ص ۱۸۷.

۱۲۰. نهج البلاغه، ۲۳۲.

۱۲۱. سوره فاطر، آیه ۳۵.

از جمله مواردی که کمی موضع شارح نسبت به فروق اللغة قرآن کریم و نهج البلاغه را می‌رساند، همین بحث است. بسیاری بر این عقیده‌اند که مترادف در قرآن نیست که به عطف تکرار شود. اما عطف شیء بر خودش - که شارح به عنوان یکی از طرق خطابه نزد عرب می‌خواند و بر آن از قرآن شاهد می‌آورد که: «و مثله فی القرآن کثیر»؛ در حالی که مفسرانی چون زمخشری و ابوحنیفه اندلسی در این آیه متعرض فرق میان دو قسم آیه شده‌اند.^{۱۲۳}

ابن ابی الحدید در این جا «مراح» و «سائم» را یکی دانسته،^{۱۲۳} عطف میان آن دو را عطف شیء بر خودش گرفته، نه عطف شیء بر ضد یا مخالف خود و این از ویژگی‌های شرح ابن ابی الحدید در چنین موادی است که در سبک شناخت شرح وی بسیار قابل پی‌گیری است.

همچنین در این عبارت امام علیه السلام: «فإنه حبل الله المتین و سببه الأمین» شارح می‌گوید:

سببه الأمین مثل حبله المتین، و انما خالف بین اللفظین علی قاعدة الخطابة.^{۱۲۴}

نمونه دیگر در این باب، بیان او در شرح قول امام علیه السلام: «و اجتنبوا کل امر کسر فقرتهم و اوهن منتهم، من تضاعن القلوب و تشاحن الصدور»^{۱۲۵} است. وی می‌گوید:

تضاعن القلوب و تشاحنها واحد.^{۱۲۶}

از این دست است، قول او در بیان این کلام: «أنشأ الخلق إنشاءً، و ابتداءً ابتداءً».^{۱۲۷} وی می‌گوید:

أما قوله علیه السلام: ... ، فکلمتان مترادفان علی طريقة الفصحاء و البلغاء.^{۱۲۸}

و در پی آن آیه پیش گفته و نیز آیه: «لَکُلٌّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شُرْعَةً وَ مِنْهَا جَاءَ» را شاهد خود می‌آورد.^{۱۲۹}

۱۳. اضافه صفت به موصوف

اضافه صفت به موصوف به جای شکل ترکیب وصفی یکی دیگر از آیین‌ها و موازین کاربرد الفاظ نزد خطیب است. در نهج البلاغه فراوان از این نمونه قابل مشاهده است. ابن ابی الحدید در شرح این فراز: «بعاجل قارعة و جوامع الأقدار»، می‌گوید:

من باب إضافة الصفة إلى الموصوف للتأكيد، كقوله تعالى: ﴿وَ إِنَّهُ لَحَقُّ الْبَقِيَّةِ﴾^{۱۳۰، ۱۳۱}

۱۲۲. الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۳، ص ۶۶۴؛ البحر المحیط فی التفسیر، ج ۹، ص ۳۴.

۱۲۳. بل أحدهما هو الآخر.

۱۲۴. شرح نهج البلاغه، ج ۱۰، خ ۱۷۷، ص ۲۸.

۱۲۵. نهج البلاغه، خ ۲۳۸.

۱۲۶. شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، خ ۲۳۸، ص ۱۲۷.

۱۲۷. نهج البلاغه، خ ۱.

۱۲۸. شرح نهج البلاغه، ج ۱، خ ۱، ص ۹۸.

۱۲۹. همچنین ر.ک: همان، خ ۲، ص ۱۴۲.

که در حقیقت، به معنای «القارعة العاجلة و الأقدار الجامعة» است، اما به صورت ترکیب اضافی آمده است. امروز نیز معمول است که صفت و موصوف به صورت اضافه صفت به موصوف می‌آید؛ مثل «مختلف العصور»، به معنای «العصور المختلفة».

۱۴. نهادن ضد در جایگاه ضد

از دیگر مصادیق تصرف خطیب در لفظ به تعبیر شارح نهج البلاغه، ضد را در جایگاه ضد آوردن است. و آن طور که از تطبیق کلام شارح بر کلام امام دست می‌دهد، برابر نهادن دو ضد در کلام، مثل این که دو ضد مسند و مسند الیه قرار داده شود، و گویی این نوع صناعت بدیعی نزد شارح خاص باشد، و او از دیگران در این امر پیشی گرفته باشد، ما در کتب علوم بیان نیافتیم. امام می‌فرماید: «هَلْ زَوَّدْتَهُمْ إِلَّا السَّعْبَ، ... أَوْ نُورَتْ لَهُمْ إِلَّا الظُّلْمَةَ...» شارح در شرح آن می‌گوید:

معنی قوله: أَوْ نُورَتْ لَهُمْ إِلَّا الظُّلْمَةَ أي بالظلمة، و هذا كقوله هل زدوتمهم إلا السعْب، و هو من باب إقامة الضد مقام الضد، أي لم تسمح لهم بالنور بل بالظلمة.^{۱۳۲}

می‌بینیم مسند در عبارت امام تزوید است و فراهم آوردن و تأمین کردن و از سوی دیگر مسند الیه سغب است و گرسنگی، و این دو ضدند. همچنین تنویر و روشن کردن را با ظلمت و تاریکی که ضد اوست همبر ساخته است؛ حال آن که در ظاهر باید مسند و مسند الیه هماهنگ باشند تا اسناد صحیح باشد، اما این اقامه ضد در مقام ضد، مبالغه وضع بد موصوف کلام امام را جلوه‌گر می‌سازد. و چه زیباست دریافت این زیبایی سخن افصح الناس بعد الخالق و نبیه!

۱۵. اطلاق صیغه جمع بر مثنی

ابن ابی الحدید در بیان این کلام: «قمصت بأرجلها، و قنصت بأحبلها.» ضمن این که مرجع «ها» را «دآه» معرفی می‌کند، از دلایل جمع آوردن «أرجل و احبل» را در حالی که شایسته افراد بودند، سخنی انطباق با شیوه سخنوری عرب می‌خواند، و می‌گوید:

جمع فقال بأرجلها و إنما للدابة رجلان، إما لأن المثنى قد يطلق عليه صيغة الجمع، كما في قولهم امرأة ذات أوراك و مآكم و هما وركان، و إما لأنه أجرى الیدين و الرجلین مجرى واحد، فسأها كلها أرجلا ...^{۱۳۳}

و دلیل دیگر را، یکی حساب کردن دست و پا و همه را با هم «أرجل» (پاهای) نامیدن، گفته است.

۱۳۰. سورة حاقه، آیه ۵۱.

۱۳۱. شرح نهج البلاغه، ج ۱۷، نامه ۵۵، ص ۱۰۴.

۱۳۲. همان، ج ۷، خ ۱۱۰، ص ۱۸۲.

۱۳۳. همان، ج ۶، خ ۸۲، ص ۱۹۵ و ۶.

۱۶. عدم ذکر الشیء إذا عَلِمَ به، و إتیانها بالضمیر

ابن ابی الحدید در شرح سخن امام: «لقد تقمصها فلان» از خطبه شفشقیه، ضمن تفسیر ضمیر «ها» به خلافت، دلیل عدم تصریح علی علیه السلام به اسم به جای ضمیر، آن را از انواع علم بیان می‌داند و چنین می‌گوید:

قوله: لقد تقمصها، أی جعلها كالقميص مشتملة علیه، والضمیر للخلافة، ولم يذكرها للعلم

بها كقوله سبحانه: «حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ»، و... ۱۳۴

همچنین در شرح قول حضرت: «أصاب خیرها» می‌خوانیم:

أی خیر الولاية، و جاء بضمیرها و لم یجر ذکرها لعادة العرب فی مثال ذلك... ۱۳۵

و سپس آیه پیش گفته را شاهد می‌آورد.

و آن، این است که خطیب وقتی چیزی مشخص باشد به جای آوردن آن به اسم، ابتداءً ضمیر می‌آورد، بی آن که پیشینه‌ای برای آوردن نامش باشد.

۱۷. اخبار در ظاهر و امر در معنا

از دیگر تصرفات هنرمندانه خطیب در لفظ، آوردن اخبار در جایگاه امر است، و سخن بنیان‌گذار فصاحت قریش افضح العرب، خالی از این امر نیست، در شرح قول امام: «و إنما ينظر المؤمن...» می‌خوانیم:

قوله: ...، إخبار فی الصورة و أمر فی المعنی، أی لينظر المؤمن إلی الدنيا بعین الاعتبار... ۱۳۶

نمونه‌هایی از آیین بلاغت و سخن‌دانی امیر بیان از زبان شارح نهج البلاغه ذکر شد، و البته موارد بی‌شمار دیگری چون تقسیم^{۱۳۷}، و اقتباس از کلام خدا و رسول در کلام امام^{۱۳۸}، و حسن ابتداء و تخلص و انتهاء، و حسن تعلیل، و ...، که در نهج البلاغه و دیگر منابع کلام علی علیه السلام می‌توان یافت، خواه بر لسان شارح معتزلی جاری شده باشد یا نه.

پس از این اندک، درباره آیین سخن‌دانی از دستور سخن نهج البلاغه و امام و پیشوای ارباب صنعت بدیع علی علیه السلام گذشت، به قسم دوم از آن که سخن گفتن مطابق عرف و عادت عرب باشد، می‌رسیم.

۱۳۴. همان، ج ۱، خ ۳، ص ۱۵۴.

۱۳۵. همان، ج ۱۲، خ ۲۲۳، ص ۷.

۱۳۶. همان، ج ۱۹، حکمت ۳۷۳، ص ۲۳۷.

۱۳۷. رک: همان، ج ۱، خ ۱، ص ۸۴. ذیل شرح فراز: «فطر الخلاق...».

۱۳۸. نمونه‌های زیادی از اقتباس در نهج البلاغه قابل مشاهده است؛ برای نمونه رک: همان، ج ۵، خ ۶۵ ص ۱۴۲. ضمن کلام امام: «صمدا صمدا، حتی ینجلی لکم عمود الحق، و أنتم الأعلون، و الله معکم و لن یترکم أعمالکم.» (اقتباس از قرآن) و نیز رک: همان، ج ۶، خ ۸۵، ص ۲۷۶. ضمن شرح: «عَبَادَ اللَّهِ... وَ السَّعِيدُ مَنْ وَعِظَ بَعِیْرِهِ». شارح می‌گوید: «قوله: و السعید من وعظ بغيره مثل من الأمثال النبویة.» (اقتباس از کلام نبوی)

عادات عرب (در سخن و جز آن)، و تأثیر آن بر کلام امام

از نکاتی که با نگاه به هر متن ادبی اصیل می‌توان دریافت، اثرپذیری سخنور از محیط اطراف خود است. این تأثیر در واژگان نمود فراوان دارد. عادات عرب، چه بخشی که به عادات سخن گفتن تازیان مربوط است، و چه آن قسمت که عادات و تقالید آنان را نشانه می‌رود، در چینش واژگانی و شکل‌دهی سخن خطیب ادیبی چون امیر المؤمنین علیه السلام نیز بی‌شک مؤثر بوده است؛ بلکه این اقتضای سخنوری و بلاغت است. اگر توفقی در **نهج البلاغه** داشته باشیم و واژگان حضرت را نگاهی بیندازیم، رد پای عادات عرب و محیط عربی در آن هویداست و طبیعی و زیبا و تصویرگر پیام کلام. امام در مواردی خاص از حیوانی چون «ضبع» در کلام برای تشبیه و کنایه و ... استفاده می‌کند، و خاستگاه این کاربرد جز محیط عربی نیست. کلمه‌ای چون «إصحار» - که از صحرا گرفته شده - مخاطب عربی مأنوس با صحرا را کاملاً به عمق پیام کلام می‌رساند. اسامی مختلف شتر - که در مواضع مختلف **نهج البلاغه** آمده - هر یک انسان عربی را متوجه طبیعت خاصی از آن حیوان می‌کند؛ اللبون، البکار، البعیر، الابل، الجزور، الحماق، الحانّة، السقب، الضروس، العجال، العود، الفحول، الفصیل، الفنیق، اللقاح، الناقة، الهیم، الناب - که نام‌های مختلف اطلاق شده بر شتر در کلام علی علیه السلام هستند - هر یک، معنایی خاص از آن حیوان را برای مخاطب عرب جلوه‌گر می‌سازد. «کم أدریکم کما تدار البکار العمدة» را در توبیخ یاران گفته است که به یاری بر نمی‌خیزند: «تا کی و تا چند با شما آن چنان ملاحظت و مدارا کنم که با کره شتر کوهان ساییده... مدارا می‌شود.»^{۱۳۹} واژه «الضیبة» (: سوسمار)، و جمع آن «ضیاب»، چهار بار در کلام امام به کار رفته است. گیاهان آشنا برای عرب در بادیه و حاضره نیز سخن علی علیه السلام را مجسم و ملموس ارائه می‌دهد؛ مثل «حسک السعدان» (: خار مغیلان).

ابن ابی الحدید، در مواردی، به این بعد از کلام امام دقت کرده، و آن را متذکر شده است، که بخش اندکی به عادات عرب در زندگی اشاره دارد، و بخشی دیگر، به عادات عرب در سخن گفتن می‌پردازد؛ از آن جمله است:

الف. شارح در بیان خطبه حضرت و دعای ایشان در استسقاء - که با این عبارت آغاز می‌شود: «اللهم ارحم این الآنة و حنین الحانّة!» نکته ظریفی را استخراج می‌کند، و به بیان علت ابتدا کردن امام در دعا به حیوانات «الآنة» (: شتر) و «الحانّة» (: گوسفند) می‌پردازد و می‌گوید:

إنها ابتداء علیه السلام بذكر الأنعام و ما أصابها من الجذب، اقتفاءً بسنة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و لعادة العرب.

وی پس از ذکر سنت پیامبر عادت عرب را این گونه بیان می‌کند:

وأما عادة العرب فإنهم كانوا إذا أصابهم المحل استسقوا بالبهائم، ودعوا الله بها واسترحوه

لها... ۱۴۰

۱۳۹. **نهج البلاغه**، ترجمه دکتر سید محمد مهدی جعفری، ج ۶۸، ص ۸۵.

۱۴۰. شرح **نهج البلاغه**، ج ۷، ص ۱۱۴، ص ۲۰۷.

ب. ابن ابی الحدید این کلام امیر علیه السلام را - که در وصف دهر فرمود: «متظاهرة أعلامه» - بر سبیل عادت عرب می‌داند و پس از بیان معنا می‌گوید:

و هذا الكلام جارٍ منه علیه السلام على عادة العرب في ذكر الدهر، وإنما الفاعل على الحقيقة ربّ الدهر. ^{۱۴۱}

ج. نمونه دیگر در کلام امام: «تأملوا أمرهم... لیالی كانت الأكاسرة و القیاصرة أرباباً لهم...» است. شارح می‌گوید:

أئ ملوكاً، و كانت العرب تسمى الأكاسرة أرباباً، و لما عظم أمر حذيفة بن بدر عندهم سمّوه ربّ معدّ. ^{۱۴۲}

د. امام در ذم خوارج می‌فرماید: «أصابكم حاصب»، و شارح در شرح آن می‌گوید:

هذا من دعاء العرب، قال تيم بن أبي مقبل:

فإذا خلت من أهلها و قطينها فأصابها الحصاء و السفان. ^{۱۴۳}

ه. نمونه آخر در این باب، به کنیه‌ای برمی‌گردد که گویی امام به حجاج دادند: «أبووذحة». شارح چندی از اقوال دیگران را می‌آورد و سپس نظر خود را با توجه به عادت عرب بیان می‌کند که:

عرب عادت داشت انسان را کنیه دهد، اگر قصد بزرگداشت او را داشت، کنیه‌ای عظیمش می‌بخشید، و چنانچه حقیرش می‌دانست، او را با کنیه زشت و تحقیر آمیز می‌خواند، و امام، طبق عادت عرب، حجاج را به منظور تحقیر به بدترین چیزها کنیه نهاده است؛ حال یا به خاطر زشتی خوی و خبائث درونش، و یا به دلیل پستی ظاهر و منظرش. ^{۱۴۴}

نتیجه

نهج البلاغه مهم‌ترین الگوی سخن‌دانی پس از قرآن و کلام رسول است و شرح ابن ابی الحدید از مهم‌ترین منابعی است که با توجه به پایه شارح در سبک شناسی کلام علوی، ما را به جلوه‌های بلاغی این کتاب عظیم رهنمون است. خود حضرت نیز در سخنان خود به ویژگی‌های متن ادبی تا حدودی اشاره دارند، و ابن ابی الحدید موارد گوناگونی از جلوه‌های بلاغی و بدیعی **نهج البلاغه** را استخراج کرده است و در برخی موارد، به طور گسترده، استطرادات و فصل‌هایی را به بسط برخی اصول و فنون بلاغت و قواعد خطابه اختصاص داده است. علاوه بر موارد بدیعی، چون مقابله، ازدواج الفاظ، استعاره، کنایه، تضمین، تجنیس، موازنه، سجع، لزوم ما لا یلزم و...، عادات و رسوم عرب و عادات تازیان در سخن گفتن

۱۴۱. همان، ج ۹، خ ۱۵۸، ص ۱۶۲.

۱۴۲. همان، ج ۱۳، خ ۲۳۸، ص ۱۳۰.

۱۴۳. همان، ج ۴، خ ۵۷، ص ۹۹.

۱۴۴. همان، ج ۷، خ ۱۱۵، ص ۲۱۹؛ همچنین رک: «جستاری در کنیه و فرهنگ عربی اسلامی».

و استخدام الفاظ نیز از موارد آیین سخنوری مستفاد از *نهج البلاغه* است که در شرح ابن ابی الحدید می‌توان یافت.

کتابنامه

- *نهج البلاغه*، محمد بن حسین رضی، تحقیق: د. صبحی الصالح، قم: مؤسسه دارالهجره، اول، ۱۴۰۷ق.
- *نهج البلاغه*، محمد بن حسین رضی، ترجمه: دکتر سید محمد مهدی جعفری، تهران: مؤسسه نشر و تحقیقات ذکر، اول، ۱۳۸۶ش.
- شرح *نهج البلاغه*، عزالدین ابی حامد عبدالحمید بن هبة الله ابن ابی الحدید معتزلی، تحقیق: محمد ابی الفضل ابراهیم، بغداد: دارالکتاب العربی، اول، ۱۴۲۶ق.
- *بديع القرآن*، ابن ابی الاصبغ المصری، ترجمه: دکتر سید علی میر لوحی، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸ش.
- *المثل السائر فی أدب الکاتب و الشاعر*، نصرالله بن محمد ابن الأثیر، تحقیق: احمد الحوفی و بدوی طبانه، قاهره: دار نهضة مصر، ج ۴، کتاب الفلک دائر علی المثل السائر لابن ابی الحدید.
- *البدایة و النهایة*، أبو الفداء إسماعیل ابن کثیر قرشی دمشقی، بیروت: دارالمعرفة، ششم، ۱۴۲۲ق.
- *البدیع*، عبدالله ابن المعتز، شرح: محمد عبدالمنعم الخفاجی، مصر: مصطفى البابی الحلبي، ۱۳۶۵ق.
- *معنی اللیب عن کتب الأعاریب*، ابن هشام انصاری، تحقیق: مازن المبارک؛ محمد علی حمد الله، مراجعة: سعید الأفغانی، بیروت: دارالفکر.
- *البحر المحيط فی التفسیر*، محمد بن یوسف ابوحیان اندلسی، بیروت: دارالفکر، ۱۴۲۰ق.
- *دلائل الاعجاز*، عبد القاهر جرجانی، تحقیق: محمد رشید رضا، بیروت: دارالمعرفة، ۱۹۸۷م.
- *مصادر نهج البلاغه و أسانیده*، السيد عبدالزهراء الحسينی الخطیب، بیروت: دارالأضواء، سوم، ۱۴۰۵ق.
- *چشمه خورشید: آشنایی با نهج البلاغه*، مصطفی دلشاد تهرانی، تهران: خانه اندیشه جوان، ۱۳۷۷ش.
- *النکت فی اعجاز القرآن*، الرمانی، تحقیق: خلف الله وسلام، مصر: دار المعارف، ۱۹۷۶م.
- *الأعلام قاموس تراجم لأشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربین و المستشرقین*، خير الدين زركلي، بیروت: دارالعلم للملایین، چهاردهم، ۱۹۹۹م.
- *الكشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، محمود زمخشري، بیروت: دارالکتاب العربی، ۱۴۰۷ق.
- *اعجاز القرآن و اثره فی تطور النقد الادبی*، علی مهدی زیتون، بیروت، دارالمشرق، اول، ۱۹۹۲م.
- «جستاری در کنیه و فرهنگ عربی اسلامی»، علی اکبر فراتی، فصلنامه *علوم حدیث*، ش ۴۷، بهار ۱۳۸۷ش.
- «النقد اللغوی فی شرح ابن ابی الحدید لنهج البلاغه»، علی اکبر فراتی و محمد حسن فؤادیان، مجله *دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*.

- فوات الوفيات و الذیل علیها، محمد بن شاکر الکتبی، تحقیق: د: إحسان عباس، بیروت، دارصادر.
- عبقرية الشریف الرضی، زکی مبارک، بیروت: المكتبة العصرية، اول، ۱۴۲۷ق.
- دائرة المعارف الإسلامية الكبرى، کاظم موسوی بجنوردی، ایران: مرکز دائرة المعارف الإسلامية الكبرى، اول، ۱۴۱۶ق، محمد آصف فکرت، ج ۲.
- جواهر البلاغة فی المعانی و البیان و البديع، سید احمد هاشمی، بیروت: دار الفکر، ۱۹۹۴م.
- المعنى فی أبواب التوحيد و العدل، عبد الجبار همدانی، تحقیق: امین الخولی، وزارة الارشاد القومي، مصر: دارالکتب، ۱۹۶۰م.
- موسوعة علوم اللغة العربية، إميل بديع يعقوب، بیروت: دارالکتب العلمية، اول، ۱۴۲۷ق.